سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 8

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

صَلِّى اللّهُمَّ عَلَى التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ كَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَى النّورِ، فى طَخْياءِ الدَّيْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّى الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَرى وَ بابُكَ الَّذى مِنْهُ يُؤْتى الَّذى يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.

امیدوار باشید که در زندگی شما حضرت7 ظهور بفرماید، و انشاءالله به پیشواز و استقبالش بروید و به خدمت همایونش برسید، آنجا با عشق و شوق و شور و نشاط فراوان شعار اسلامی بدهید، به همان امید شعارهایی که می‌دهید جانانه و جوانانه باشد.

سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ

أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط) [1]

بحث توحید فعلاً کافی است. در مبحث نبوّت از طریق توحید خدا وارد شویم، یک مقدّمه کوتاهی به عرض مبارکتان می‌رسانم و همین مقدمه مفتاح مبحث و مطلب علمی ما خواهد بود.

ما قطع نظر از دین و شرایع الهیه، یک دسته مدرکات عقلی داریم. یک دسته معلوماتی داریم که ما را بر آن مدرکات و معلومات الزام می‌کند. یعنی ما را وا می‌دارد که آن معلومات را به وجود بیاوریم، مثلاً قطع نظر از دین و آئین و گفتار انبیاء ما دارای یک عقل هستیم، که آن عقل و آن خرد و آن دانش، به ما الزام می‌کند و می‌گوید که باید این کار را بکنی.

مثلاً می‌گوید احسان خوب است، انسان ؟؟؟5:50 برای احسان باشد. می‌گوید ظلم و تعدی و تجاوز به مال مردم، به عِرض مردم، به جان مردم، بد است، انسان نباید تعدی به مال و عِرض کسی بکند، انسان باید احسان کند، انسان باید به عدل رفتار کند نه به جور، این حکم عقل است. این فرمایش عقل است. انبیاء هم آن‌چه را که عقل گفته است تصویب و تحکیم و ؟؟؟ 6:40 کردند. «کُلّما حکَم به العقل حَکَم به الشرع». چرا؟

چون عقل حجت باطنی خدا است. عقل زبان باطنی حق تعالی است نسبت به ما. و آن‌چه را که او گفت، خدا گفته است. و چون انبیاء هم از قبل خدا آمده‌اند، آن‌ها هم احکام عقل را تصویب و تجویز و بلکه تحکیم می‌کنند.

اسم این دسته از احکام را «احکام مستقلّه عقلیّه» می‌گویند. ؟؟؟ 7:35 بلوغ شرط نیست. در عمل به احکام شرعی، یکی از شرائط عامه تکلیفات شرعیه، بلوغ است. مثلاً بر پسر چهارده ساله، واجب نیست. خدا الزام نکرده است. بر دختر هشت ساله، واجب نکرده و الزام نکرده است. انبیاء هم الزام نکردند، می‌گویند دختر، سن نُه سالگیش که تمام شد، بر او هفده رکعت نماز خواندن در شبانه روز، در غیر ایّام عادتش واجب می‌شود. پسر وقتی پانزده سالش تمام شد، وارد شانزده سالگی شد، بر او نماز واجب است. این بلوغ است، شرطش بلوغ است. در پسر پانزده سالگی و در دختر نه سالگی.

و امّا احکام مستقلّه عقلیّه شرطش بلوغ نیست، شرط آن عقل و تمییز است. وقتی که بچّه ممیز شد ولو سنش کمتر از پانزده باشد، چنان‌چه نوعاً بچّه‌های این تاریخ، در سن شش و هفت سالگی ممیز می‌شوند، بچّه‌های حالا خیلی باهوش هستند، خیلی زرنگ هستند. قوای دراکه این‌ها به نسبت بچه‌های نیم قرن قبل، تومانی نه قران و نه سنار فرق دارد. خیلی زرنگ‌تر هستند، کلاه سر پیرمردها می‌گذارند، شیطان را لب آب می‌برند و تشنه بر می‌گردانند. کاملاً ممیز هستند. و لو بالغ نباشد حکم مستقل عقلی باید در او اجرا شود، یعنی بچّه ممیز نباید ظلم کند. نباید، زورش به بچه کوچک‌تر که می‌رسد ساندویچ او را بچاپد و بخورد. بستنی قیفی او را بگیرد و بخورد. خودش هم می‌گوید بد کاری کردم. بلکه احسان کند و آن‌ها را مهمان کند، با خودش دوست و رفیق کند. توجّه فرمودید! این‌ها را احکام مستقلّه عقلیّه می‌گویند. که ربطی به شرع و دین ندارد. دائر مدار سن بلوغ نیست.

خوب حالا که این‌ها را دانستید یک حکم مستقل عقلی داریم که از تمام مستقلّات عقلیّه مقدّم‌تر است و پایه و مایه و خشت اوّلیه بنای مستقلات و بلکه تعبّدیات، است. در این حکم، احدی اختلاف نکرده است. سیاه، سفید، فکلی، متجدد، متقدم، آفریقایی، اروپایی، هزار سال بعد، هزار سال قبل، همه و همه افراد بشر عاقل که به مرتبه عقل رسیده‌اند، این حکم را باور دارند و قبول دارند حکم مستقل عقلی است. شرایع و ادیان هم این حکم را ابرام و تحکیم کرده‌اند و تصویب فرموده‌اند.

آن حکم چیست؟ آن مستقلّ عقلی که به اصطلاح علمای اصول، «ما فی الذات» تمام مستقلّات هست و اگر او نباشد، در خانه انبیاء بسته است و اگر آن نباشد پایه ادیان سست و نادرست خواهد بود، آن حکم چیست؟

آن حکم این است، عقل به ما می‌گوید: نعمت «ولی النعمه» را سپاسگذاری کن. این را عقل به ما می‌گوید. اگر یک کسی به تو احسانی کرد، احسان مالی، احسان علمی، احسان قدمی، هر گونه احسانی در حق تو کرد و به تو نعمتی را رساند، لازمه انسانیت تو این است که در مقابل احسان او سپاس‌گذاری کنی، شکر نعمت کنی، حق ولی‌النعمه را نگه‌داری و آن‌چه را که موجب رضایت اوست، در مقابل این احسان به عمل آوری، این حکم مستقل عقلی است. این ربطی به قرآن و حدیث و موسی7 و عیسی7 و حضرت خاتم الانبیاء9 ندارد، پیش از فرمایشات این بزرگواران، عقل ما که حجت داخلیه الهیه است، این مطلب را به ما الزام می‌کند، می‌گوید انسان باید سمت ولی‌النعمه را منظور بدارد و در مقابل نعمت او سپاس، شکر، کرنش، تواضع، خلاصه آن‌چه که موجب رضای خاطر ولی النعمه است، انسان باید آن‌ها را بوجود بیاورد.

یک مثال بزنم خیلی ساده است، بچه‌هایی که این‌جا هستند بفهمند. علاقه‌شان بیشتر از بزرگترها است متوجّه بشوند. بزرگ‌ها آبشان را ریختند زنجیرشان را هم آویختند، ؟؟؟14:30 مثل خود بنده، امروز هستم فردا خداحافظ.

آنی که این کره را اداره می‌کند، آنی‌که این کشور را به راه می‌اندازد، همین بچّه‌ها هستند، بعد از ده سال دیگر جوان می‌شوند، بعد از بیست سال دیگر مدیر کل می‌شوند، وزیر و امیر می‌شوند، دوائر اجتماع را این‌ها باید بچرخانند. لذا من با این‌ها کار دارم. پیرمردها و پیرزن‌ها مثل چنار چهار صد ساله می‌مانند، چنار دویست سیصد ساله، اگر کج است هیچ ؟؟؟15:20 آهنی نمی‌تواند آن را راست کند و اگر راست است هیچ طوفانی نمی‌تواند چنار دویست ساله را کجش کند. امّا بچّه‌ها و جوان‌ها مثل نهال نورس هستند، نهالی که تازه به وجود آمده است. این با یک باد کج می‌شود و بعد هم ؟؟؟ 15:45 زیرش بگذارند راست می‌شود. من نسبت به جوان‌ها و بچّه‌ها علاقه‌مند هستم که تا آن‌جایی که مقدورم هست و قدرت بیان دارم با آقازاده‌ها، مطالب اعتقادی و مباحث اخلاقی را به آن‌ها بفهمانم.

حالا یک مثال می‌زنم، در طی مثال مطلب روشن می‌شود. این آقا زاده امشب به خانه می‌رود، سحر می‌شود، برای سحری پلو و مرغ و جوجه، هر چی که هست را بالا می کشد، ما آخوندها نان

و پنیر و انگور، ولی آن‌ها جوجه و بادمجان و بوقلمون می‌خورند. همچین که می‌خواهند مشغول شوند، یک گدایی می‌آید شروع می‌کند، خدا خیرتان بدهد، خدا طول عمرتان بدهد، من مسلمان هستم، روزه دارم، من چیزی ندارم بخورم، مرا با طعامی که خدا به شما داده است اطعام کنید. شروع می‌کند گدایی کردند. مامان این بچّه یک بشقابی را از پلو پر می‌کند و یک قدری هم گوشت کنارش می‌گذارد، می‌گوید ببر به گدا بده، سحر در خانه ما آمده است، این را می برد به گدا می‌دهد. گدا هم دعا می‌کند، خدا خیرتان بدهد، خدا نعمت را از شما زوال نیاورد، خدا تو را به پدر و مادرت ببخشد، خدا پدر و مادرت را نگه دارد، دعا می‌کند و بشقاب را تمیز می‌کند، دو دستی بر می‌گرداند.

پشت سرش گدای دوّم می‌آید، او هم گدایی می‌کند، باز مامان این بچّه، یک بشقابی را هم پر می‌کند، خورش رویش می‌ریزد و با یک تکه نان می‌دهد بچّه که به گدا بدهد. او می‌آورد به گدای دوّم. گدای دوّم تا می‌بیند، می‌گوید خدا مرگتان بدهد، ته سفره را برای من آوردید! این چه غذایی که آوردی، شروع می‌کند به خوردن و غرغر کردن و می‌گوید خدا شما را مثل من کند، الهی تو هم مثل من بی پدر شوی. پدر نامرد می‌خورد، ولی غرغر می‌کند، این بچّه منقلب می‌شود، به قول درویش‌ها برزخ می‌شود. درویش که تریاکش را نکشیده برزخ می‌شود، یعنی مثل ترشی انبه است.

فردا شب سحر می‌شود، گدای اوّل می‌آید، دوباره همین بچّه هشت و نه ساله، به مادرش رو می‌کند، مادر گدا آمد یک چیزی بده، بیشتر بده، آدم خوبی است، مثلاً اگر دیشب یک ران مرغ گذاشته، امشب می‌گوید دو تا ران مرغ بگذار. می‌آورد و به شرح مذکور بر می‌گرداند.

نیم ساعت بعد گدای دوّم می‌آید. همچین که صدایش دم در بلند می‌شود، می‌گوید پدرسوخته مرگ بخورد، طلب بابایش را از ما می‌خواهد، پدر نامرد هم می‌خورد هم فحش می‌داد، مادرش هم اگر بگوید یک بشقاب هم برای او ببر، می‌گوید من نمی‌برم، کوفت هم می‌خواهم نخورد. نمک نشناس، این مثالی که زدم، همه بچه‌ها می‌گویند بله، آشیخ درست گفتی.

یعنی چه؟ معنی این مثالی که زدم این است که این بچّه هشت و نه ساله به وجدان انسانیش حکم می‌کند که سپاسگذاری ولی‌النعمه لازم است و کفران نعمت ولی‌النعمه بد است. پس همین بچّه‌ای که فی‌الجمله عقل ممیز دارد، به عقل ممیزش، حکومت قطعی می‌کند و مستقل است در این حکم که سپاسگذاری و شکرگذاری نسبت به ولی‌النعمه لازمه انسانیت است و اگر کسی دارای آن شد

استحقاق زیادی را پیدا می‌کند و کفران نعمت و بی‌اعتنایی به ولی‌النعمه بد است و خلاف وجدان انسانی است و منشاء برای نقصان نعمت می‌شود.

این حکم عقلی این بچّه است. بزرگ هم همین حکم را می‌کند، ملّا هم همین را می‌گوید و جاهل هم همین را می‌گوید. متمدن هم همین را می‌گوید، متقدم هم همین را می‌گوید، تمام بشر دنیا خواه متدین باشند، خواه بی‌دین باشند، خواه یهودی، نصاری، زرتشتی، مسلمان، هر فرقه‌ای که باشند همه به عقل ممیزشان حکم می‌کنند که سپاس‌گذاری ولی‌النعمه لازم و کفران و بی‌اعتنایی کردن به ولی‌النعمه بد است. انسان آن کسی است که عمل کند به اوّلی و پرهیز کند از دوّمی، یعنی شکر نعمت کند و کفران نکند، این حکم عقلی است.

حالا من این‌جا می‌خواهم یک بحث علمی را شروع کنم، شماها خسته می‌شوید به دردتان نمی‌خورد.

آقایان اهل علم، همین حکم مستقل عقلی، «ما فی‌الذات تمام مستقلات» است اگر این بر کرسی نشست، باب انبیا باز می‌شود و الا خیر.

به حکم فطرت که چند شب اشاره کردم، ما غرق نعمت ولی‌النعمه‌ای هستیم که آن ولی‌النعمه پیش از آمدن ما به دنیا تا در نفس آخری که از دنیا می‌رویم ما را غرق در نعمت‌هایش کرده است. نعمت‌هایی که (وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها) [2] عدد ندارد، عدد ندارد، از حیث کمیّت اندازه ندارد و از حیث کیفیت فوق‌العاده است.

جناب شیخ بالا منبر که این‌قدر قارت و قورت می‌کنی، تو می‌دانی کی بودی و چه شده‌ای؟ تو هم مثل بچه‌ات هستی، بچّه تو یک ذرّه آب گندیده‌ای است که از صلب تو کنده شده و به رحم مادرش ریخته شده است و بعد به تطورات و تحوّلات و دستگاه‌های ؟؟؟ 23:50 و دستگاه‌های شیمیایی و در لابراتوارهای طبیعی و غیبی، چرخ‌ها خورده تا حالا بزرگ شده و مهندس شده است. یک قطره آب گندیده بودی، بلکه آن یک قطره هم نبودی، آن یک قطره میلیاردها جنبنده دارد، یک قطره منی به قدر یک قاشق چای خوری، میلیاردها جنبنده‌ها دارد، یکی از آن جنبنده‌ها تو بودی، این قدر باد به بینی‌ات نینداز، چاق شدی، گردن کلفت، تو همان بودی. خدای متعال به ایادی فعاله‌ای که دارد، که این هم یک جمله‌ای علمی است توی هلالین برای علما عرض می‌کنم این آیه مبارکه سوره یس را آقایان اهل علم دقّت کنند و مغتنم بشمارند: (أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُون) [3] .

خدا ایادی عماله و فعاله دارد و به ایادی فعاله‌اش، جنبنده‌ها را می‌آفریند. یکی ازآن جنبنده‌ها بنده هستم. یکی هم شما هستید. به ایادی عماله، همان ذرّه کوچولو را گنده کرد. گنده کرد. رفقایش را خورد، این را خورد، مثل بنک‌داری که کسبه را می‌خورد، کسبه‌ای که اهل محل را می‌خورد، بنک‌داری که کسبه را می‌خورد، تاجری که بنک‌دار را می‌خورد، شرکتی که تجار را می‌خورد، دولتی که شرکت‌ها را می‌خورد و دول قوی که دول ضعیف را می‌خورند، دنیا، آکل و ماکول است.

گرگ ؟؟؟ یا و ؟؟؟ گرگ را   این نکته یاد گیر که نغض است و نادره

دنیا گردن کلفتی است. گردن کلفت ضعیف را می‌خورد، درخت چنار آفتاب را می‌گیرد و نمی‌گذارد آن درخت‌های کوچولو که زیر هستند آفتاب بخورند. ریشه‌هاش جوهر زمین را می‌کشد و نمی‌گذارد این گل و گیاه‌هایی که پای او هستند جوهر زمین را بکشند، لذا زیر سایه آن، این‌ها ضعیف می‌شوند. منبری قوی منبری‌های ضعیف را می‌خورند، نمی‌گذارد بیچاره‌ها ؟؟؟ 27:10 باز کنند، توجّه فرمودید؟ دنیا آکل و مأکول است. گنده شدی، خوب، این را بخور، آن یکی را بخور، بزرگ شدی، بزرگت کردند، تا یک علقه‌ای کردندت، علقه مثل زالویی است و از معجزات قرآن در هزار و چهار صد سال قبل که نه این دستگاه‌ها بود و نه این صنایع بود و نه این علوم طبیعی و ریاضی امروز، نه این کشفیات، نه میکروسکوپ بود، هیچ یک این‌ها نبود، قرآن فرمود: (إقرأ بِاسمِ رَبّکَ الَّذی خَلَق خَلَقَ الِانسانَ مِن عَلَق) [4] .

اخیراً در کشفیات مشهود شد اولیّن شکلی را که انسان در رحم مادر به خود می‌گیرد شکل «علق» است. شکل زالو است. حالا این زالوی زمین خور، این زالوی آسمان‌خور، این زالوی گورخور، این زالوی همه چیز خور، این را بزرگش کردند مثل تکه گوشت جویده‌اش کردند که در آن استخوان جای دارد. بعد استخوانش را محکم کردند، بعد او را شکل بندیش کردند، چشم آهویی بادامی به او دادند، بینی قلمی دادند، لب و لعل یاقوتی دادند، دندان ؟؟؟ 28:50 دادند، قد شمشادی دادند، ابروی کمانی دادند، او را بیرونش انداختند، پدر و مادر را مثل دو تا نوکر این کردند، ننه جانش را به این می‌دهد و بابا دین و ایمانش رو به او می‌دهد. هزار دزدی می‌کند برای این‌که بیاورد بچّه‌اش بخورد، بچه‌اش بپوشد، بچّه‌اش خانه‌دار بشود، بچّه‌اش زندگی‌دار بشود.

یک گربه‌ای داشتیم. یک زمانی که نجیب بود، یک زمان دیدیم که گوشت‌های تو آشپزخانه کم می‌شود، گفتیم گربه ما که دزد نبود! مادرم گفت: این گربه را تعقیب کنید به گمانم زائیده باشد، بعد

فهمیدیم گربه در پشت بام منزل ما زائیده است. این در کمین است، گوشت‌ها را می‌دزدد، برای بچّه‌هایش می‌برد. مادرم به ما گفت: شما که اولاددار شدید، مثل این گربه، دزد نشوید. خدا مادر و پدر را به بچّه مهربان می‌کند، پدر دین و ایمانش را، مادر روح و روانش، شیره جانش را، در جهت رشد و ترقی او مصرف کند تا بزرگ شود و جوانی بشود، یا موسیو و مهندس شود یا آخوند منبری و حجه الاسلام بشود و یا تاجر بازار بشود، تمام این نعمت‌ها را خدا به ما داد.

ما نبودیم و تقاضامون نبود

خدا، ای خدا

ما نبودیم و تقاضامون نبود لطف تو بر ما عنایت ها نمود

« يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا » [5]

یک کلمه این‌جا حضور علما عرض کنم، چون بزرگوارانی در مجلس ما تشریف دارند. از سلسله جلیله روحانیت و خطبا و دانشمندان، گاهی اوقات اجازه بدهید، بنده یک مربایی هم پهلوی سفره بگذارم، یک کلمه علمی هم بگویم.

آقایان اهل علم، این فرمایشی که فلسفه بشری می‌گوید که استعداد سابق شرط است در؟؟؟ 32:40 فیض و استعداد سابق؟؟؟ فیض است و معین فیض است. استعداد اگر نباشد فیض نمی‌رسد. و استعداد اگر باشد و استحقاق باشد، فیض می‌رسد و آن هم فیض به اندازه وعائیت استحقاق، این حرف غلط است. این فرمایش را فلاسفه یونان کرده‌اند و فلسفه بشری گفته و غلط است. اگر این‌طور است ما باید ممنون استعداد ذاتی خودمان باشیم، اگر داشتیم خدا ملزم است بدهد. اگر استعداد نداشتیم نمی‌تواند بدهد. پس ما باید ممنون استعداد خودمان باشیم نه ممنون لطف خدا.

این دعایی که خواندم، می‌خواهد ریشه این مطلب فلسفه را بزند. « يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا». استحقاق، همان استعداد و استدعایی است که به لسان فلسفه و عرفان گفته می‌شود.

در عرفان تعبیر می‌کنند به «اعیان ثابته» که «مستجنه در کُنه ذات» است و در فلسفه به «هیولویت» و «استعداد جوهری اوّلی» تعبیر می‌کنند. هر دو غلط است. استعداد را هم خود خدا می‌دهد. استعداد را و لیاقت را و ظرفیت را هم، خود خدا می‌دهد. دیگر او، باز استعداد سابق نمی‌خواهد و الا یتسلسل.

ما نبودیم و تقاضامون نبود لطف تو بر ما عنایت ها نمود

در عدم ما مستحقان کی بودیم

نبودی، نبود، که استحقاق ندارد، نبود، که عقل ندارد، نبود، که شعور درخواست ندارد.

در عدم ما مستحقان کی بودیم   که بدین عقل و بدین دانش

هستی ما از خدا است، حیات و زندگی ما از خدا است، عقل و فهم و شعور ما از خدا است، دانایی ما از خدا است، دانایی ما از خدا است، توجّه فرمودید! «یا مَنْ یُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ یَا مَنْ یُعْطِي مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً» [6] . خدا «حنان» است. یکی از اسم‌های خدا «حنان» است. یکی هم «منان» است. «یا حنانُ» «یا منان»، خدا به مهربانی ذاتی‌ای که دارد به مخلوقاتش، ما را از نیستی به هستی آورد. به ما عقل داد، به ما فهم داد، خواسته یا ناخواسته.

آنی تو که حال دل نالان دانی   احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه ی سوزان شنوی   ور دم نزنم زبان نالان دانی

خدا

«یا مَنْ یُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ یَا مَنْ یُعْطِي مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ » برگردم، ما غرق نعمت‌های خدا هستیم. فهم ما از خدا است، علم ما از خدا است، عقل ما از خدا است، به دلیل این‌که به ما دادند و دانا شدیم و به آن یکی دیگر ندادند دانا نشده است. ثروت ما از خداست، آهای اغنیا، ثروتمندان، یک وقتی باد نکنید! بزرگترین لغزش، بزرگترین سکندری که بشر می‌خورد، این است که ثروت و دارایی، خواه دارایی مادی خواه دارایی معنوی، این‌ها را از خودش بداند. این بزرگترین لغزشی است که بشر می‌کند، هرچه داریم از خدا است. «له المنه و له الشکر»، «اَلحَمدُ لِلّه الّذی هَدانا لهذا و ما کُنّا لِنَهتَدی لَو لا ان هَدانا الله».

این مذهب جعفری که شما دارید مال خودتان است، خدا به شما داده است. اگر خدا شما را در پشت یک بابای کابلی افغانی یا ؟؟؟ 38:50 قفقازی یا وهابی خبیث عربستانی، قرار می‌داد و می‌رفتید تو رحم ننه سنّی و در افغانستان، در کابل به دنیا می‌آمدید، زیر دست ملای سنّی، شما هم سنّی شده بودید. خدا بر شما منّت نهاد که در مملکت شیعه، بابای شیعه و ننه شیعه، آن اوّلی هم که به دنیا آمدید، آخوند شیعه آمد در گوشت گفت: «اَشهَد اَن لااله الا الله» همین آخوندها یاسین هم به گوشتان می‌خوانندها. حواستان هم جمع باشد. گفت: «اَشهَد اَن لااله الا الله اَشهَد أنّ مُحمّد رسول الله اَشهَد أنّ علیا ولی الله» تو شیعه شدی، اگر در اروپا به دنیا می‌آمدی، از پشت یک بابای یک مستر فرنگی، یک موسیوی اروپایی، توی رحم یک میس اروپایی، و بعد هم می‌انداختندت زیر دست آن

کشیش‌های بی پیر، خدا خورهای لوتی! و خدا به حلقت می‌ریختند، نان تقدیس می‌ریختند، تو یک مسیحی آب ناشسته درآمده بودی، به عقل خودتان اسلام را قبول نکردید بدبخت‌ها، به عقل خودتان این مذهب را قبول نکردید، به لطف خدا است (ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاء) [7] ، (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاء) [8] . این‌ها همه نعمت‌های خدا است، تو که مسلمان شدی، اسلامت به لطف خدا است. تو که شیعه جعفری هستی، تشیعت به لطف خدا است، تویی که دانا شده‌ای، به لطف خدا است. اگر خدا نخواهد که تو دانا نمی‌شوی بنده خدا! دانایی را هم خدا می‌دهد. (وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً) [9] ، شما غرق نعمت هستید. از اوّل نیستی‌تان تا آخر هستی‌تان، نعمت‌های ظاهری، باطنی، روحانی، جسمانی، در حال مرض، در حال صحت، در حال کودکی، در حال جوانی، در خواب، در بیداری، دریا، صحرا، زمین، آسمان، در تمام احوال، در تمام شئونتان، غرق نعمت‌های خدا هستید.

بدبخت! همین نفسی که می‌کشی، نعمت خدا است. اگه یک دقیقه نیاید، تو را باید با آمبولانس ببرندت بندازند تو را به زیر خاک‌ها و چالت کنند. این قارتا قورت‌ها و هیاهوها، مواظب باش، همه به لطف خدا است.

این خدایی که این چنین ما را غرق در نعمت‌هایش کرده است، آیا به حکم عقل مستقل، سپاس‌گذاریش بر ما واجب نیست؟ و جلب رضایتش؟ و اجتناب از سخطش بر ما واجب نیست؟ چرا.

یک مثال دیگر بزنم از راه دیگری، من می‌توانم اصطلاحات علمی تحویل بدهم ولی نمی خواهم. می خواهم ساده و عادی بگویم.

یک کسی به حال شما ترحم می‌کند. می‌گوید: پیرمرد است این آقا، آدم بدی هم نیست، تابستان است، هوا گرم است، سوارش کنند ببرندش ییلاق یک دانه باد خوبی دارد در ییلاق، حالا کجا است؟ ییلاق‌های بیرجند. من که بلد نیستم. ببرندش به آن‌جا، بگویند به او که این باغ مال تو، این آبشارش، آن الاچیقش، آن هم چمنش، این هم برقش، آن هم خانه خوابت، آن هم خانه سفره اندازت، آن‌چه در آن باغ است، به شما بگویند این‌جا بمان.

عقل به تو می‌گوید به مقداری که مالک راضی هست باید تصرف کنی. مالک راضی نیست که تو اتاق بخواهی بشاشی، مسلم است اتاق مهمان‌خانه مبله، مالک اجازه نمی‌دهد تو بروی آن‌جا بشاشی، می‌گوید این‌جا جای خواب است. باید استراحت کنی. مالک اجازه نمی‌دهد که تو درخت‌ها را قطع کنی. می‌گوید: در سایه درخت بنشین، از میوه‌های درخت هم به قدری که لازم است و معده‌ات

می‌طلبد بخور. دیگر شاخه‌ها را نمی‌توانی بکنی، پس ما در ملک مال دیگری که اجازه تصرف به ما داده است، باید بدانیم چه مقدار از تصرف، مورد رضایت مالک است. همان مقدار از تصرف را بکنیم. زایدش را حق نداریم. مثال روشنی است.

بچه تو را در این باغ آوردند، گفتند تابستان است، بیا کیف کن. دیگر اجازه نمی‌دهم که شاخه‌های درخت را بشکنی، دیگر اجازه نمی‌دهم گل‌هایی را که با زحمت به عمل آوردی، لگد مال کنی، خدا در این چمنستان دنیا تو را مالک کرده است، مالک چشم، مالک گوش، مالک زبان، مالک فکر، مالک وهم، مالک خیال، مالک عقل، مالک شهوت، مالک غضب، مالک قوی. خدا می‌داند اگر بخواهم قوایی را که در بدنتان است، بشمارم، یک ساعت طول می‌کشد. قوه غازیه، قوه ؟؟؟ 45:50 قوه هاضمه، هر یک از این‌ها شعبی دارد، هرکدام از این‌ها کارخانه‌هایی هستند، پیچ و مهره‌ها و چرخ‌ها و فنرهایی دارند، این قدر در این بدن اعضا هست الی ماشاءالله، تو را مالک همه این‌ها کرده است. اما نه مالک اصل ملکشان، بلکه مالک منافعش کرده‌اند. «هو المالک و الاستحقاق»، «بالقدره التی ملککها و هو بها املک». و روز قیامت همه این‌ها را می گیرد. مالک یوم دین خدا است. چشم‌ها ؟؟؟46:30 دهان‌ها باز می‌ماند، گوش‌ها همین‌طوری می‌ماند، تکان نمی‌توانند بخورند.

چون مالک اصلی این اعضا را از او گرفته است، اجازه نداده است در این ملک تصرف کنی، به هرطوری که دلت می‌خواهد. اجازه نداری. باید ما تحصیل کنیم، این‌جا در باب پیغمبری9 باز می‌شود.

باید ما علم به رضای مالک، در تصرف این املاک را تحصیل کنیم، چقدر خدا راضی است که ما در ملکش تصرف کنیم؟ زمین ملک خدا است، ما را مالک کرده است. زمان ملک خدا است، ما را مالک کرده است. هوا ملک خدا است، ما را مالک کرده است. نفس ملک خدا است، ما را مالک کرده است. فهم و علم، ملک خدا است، ما را مالک کرده است. اما خودش املک است. ما در این ملک خدا حق نداریم خودسرانه هر تصرفی را که می‌خواهیم بکنیم، بکنیم. باید ببینیم چه تصرفاتی مورد رضای مالک است، بکنیم. چه تصرفاتی مورد رضایش نیست، نکنیم. مالک ما اجازه نداده با این چشم به ران زن مینی جوب پوش نگاه کنیم به ران و صاعد زنی‌که عریان است، بیاندازیم. اجازه نداده است (قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) [10] .

یک تکه این‌جا بگویم. روایت صحیح داریم جوان‌ها گوش بدهید. خدای واحد احد، شاهد است شما را دوست می‌دارم و از راه علاقه فطری که دارم به شماها می‌گویم. حدیث معتبر است.

اولا بدانید: خدا هست، قیامت هست، حساب هست، کتاب هست، کیفر هست، پاداش هست، ؟؟؟ 48:40 ندارد. این‌ها از مسلمیات است.

حدیث صحیح داریم آن کسی‌که به حجم پای زنی از روی شهوت نگاه کند، از روی شهوت به کلفتی پا نگاه کند، نه به پستان بیرون آمده‌اش، نه به گردن سیمینش، نه به این دست‌های بلورینش. نگاه کند به حجم پای زن اجنبیه از روی شهوت، روز قیامت این چشم را پر از میخ‌های آهنین آتشین می‌کنند، پدر آدم در می‌آید. یک سر سوزن ؟؟؟ 49:40 می‌رود تو چشمت، آی چشمم ؟؟؟ ، میخ آهنین آتشین فرو کنند. این برای این است که از روی شهوت به حجم پای یک زن اجنبیه نگاه کرده است، مراقب باشید البته کار سخت است.

شماها نسبت به زمان جوانی ما ابتلائتان زیاد است. مشکلاتتان زیاد است. ولی می‌دانید که اجر و مقام شما هم چقدر است؟ شما اگر عمل به ظواهر شرع کنید از ما ؟؟؟ 50:25 در درجه نهم ایمان هستید. البته هرکس بامش بیش، برفش هم بیشتر است. زحمت شما نسبت به زمان جوانی ما صد چندان است، ولی اجر و پاداش و مقام و رتبه شما به خدای متعال هم صد چندان است. خدا اجازه نداده در این ملکش تصرف کنی به هر طوری که دلت می‌خواهد. چون تو الاغ نیستی، تو را آدم خلق کردند (أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ الله أَحْسَنُ الْخالِقين) [11] به خودش درباره خلقت تو گفته است، تو موجود دیگری هستی.

انسان نه چند صورت بی معنا انسان نه بلغم و دم و صفرا

تو حیوان نیستی، تو گوشت و پوست و استخوان نیستی، تو یک حقیقت عالی تر هستی. (لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَم) [12]

موسی شنیدی و شجر و وادی و آن آتش و تکلم و ؟؟؟52:55 را

(قصه طور سینا و آتش)

از سوز سینه دل انسان نار و درخت و سینه سینا را

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

اگر آدمی به قول ؟؟؟ 53:20 متکلمین؟؟؟.

خور و خواب و خشم و شهوت شغبست و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارد زنشان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت

تو انسان هستی، حیوان که نیستی، چشمی که به تو دادند، نه مثل چشمی است که به الاغ دادند، چشمی که به تو دادند، هزاران لطایف دارد، و در این ملک، تو حق هر تصرفی را نداری. گوش هم همین طور است. (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً) [13] خیال می‌کنی گوش به تو دادند، تو را مالک کردند، که با این صداها را بشنوی، اجازه دادند در این ملک، هر تصرفی می‌خواهی بکنی؟ نخیر.

یک حدیث باز این‌جا برایتان بگویم. یا رسول الله، تو می‌دانی که من غرضی ندارم جز ابلاغ امر حق، خودت تاثیر بده به دل کسانی‌که آن‌ها لایق هستند، این گوش را اجازه ندادند شما به این آوازه خوانی‌های رادیو گوش بدهید، حق ندارید. اجازه ندادند در این ملک هر تصرفی می‌خواهید بکنید، بکنید. تار بزنند، گوش بدهید، تنبور بزنند، گوش بدهید، ویولن بزنند، گوش بدهید، ؟؟؟ 55:20 آوازه بخواند تو گوش بدهی، حق نداری.

حدیث‌هایی که می‌گویم از کتاب «شعشعه الحسینیه» و «حبله حیدریه»، از این‌جاها نیست. احادیث متقن، مستند، معتمد از بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه که خدا روح مطهر آن بزرگوار را در اعلا علیین غرق انوار رحمتش بفرماید.

حدیث دارد هر گوشی که آوازه‌های لهو و لعب را بشنود، آوازه‌های لهو و لعب، همین موسیقی‌هایی است که خوانده می‌شود، این موسیقی‌ها (یس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) [14] نمی‌خوانند، (عَمَّ يَتَساءَلُون) [15] نمی‌خوانند، این‌ها از زلف و کاکل یار می‌خوانند، این‌ها از ابرو یار می‌خوانند، این‌ها، از شب فراق و صبح وصال، می‌خوانند، این‌ها از باده و ساغر می‌خوانند، روح حیوانی شما را تحریک می‌کند. معطلی ندارد. چرت و پرت‌ها که روح را تلطیف می‌کند.

من خودم موسیقی‌دان هستم. دو مقامه را با ؟؟؟ 56:50 با گوشه و کنارهایش خوب بلدم و در آن فن هم در پیش از بلوغم عمل کردم. این حرف مزخرف است، موسیقی روح را تلطیف می‌کند. موسیقی روح را حیوان می‌کند، جنبه الوهیت و معنویت را به کلی می‌برد و جنبه شیطانی می‌کند. این سماع و طربی که بعضی دراویش دارند، شیطان همه جا رفته است پدر نامرد، و همه جا دخول کرده است. آقا، این می‌گوید من اهل سیر و سلوک هستم، اهل ذکر است. می‌نشیند، آن وقت، شیخشان شروع به خواندن آوازه موسیقی می‌کند. یکی هم می‌خواند و شروع به ذکر گفتن می‌کند.

به به آن یا اللهی که با دنبک باشد، یا حی یا قیومی که مثلا با رقص باشد، سماع دارند و طرب، تمام این‌ها اعمال شیطان است.

به هر حالت، گوشی که به آوازه لهو و لعب متوجه شود، آوازه لهو و لعب، همین‌هایی است که می‌خوانند، خواه بیات ترک بخواند، خالی یا شور هم ضمیمه‌اش بشود و بعد هم تار بزنند، این‌ها آوازه لهو و لعب است.

هر گوشی که این‌ها را استماع کند، یعنی فرا بدهد و گوش بدهد و بشنود، این گوش را روز قیامت مملو از سرب آب شده می‌کنند. می‌خواهی بفهمی چه مزه دارد؟ برو قهوه خانه و یک قاشق چایی خوری دستتان بگیرید، از آب سماور تو گوشت یک قاشق بریز، ببین چقدر دردت می‌آید، سرت به سقف می خورد، یک قاشق آب جوش تو گوش، پدر آدم را به دستش می‌دهد، وای از سرب جهنمی که ذوب شده باشد و در گوش بریزند، (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) [16] قرآن درست است، جوان‌ها از قرآن غفلت نکنید، قرآن را بخوانید و عمل کنید از خدا توفیق عمل بخواهید. (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا) [17] خدا این معده را به تو داده است، مالکت کرده است، اما اجازه نداده هر چیزی تو این بریزی. اجازه نداده مشروب الکلی را این‌جا بریزی. اجازه نداده گوشت خوک را تو این بریزی، ساندویچی که گوشت خوک دارد، نخور. اجازه نداده مال یتیم و ضعیف و بیوه زن را بخوری، اجازه نداده مال ربوی، آهای ربا خور، آهای محارب خدا، جنگ کننده با خدا، خدا اجازه نداده تو این شکم، مال ربوی را بریزی. غذای نجس را بریزی و احکام را باید مراجعه کنید به شرع تا احکام را بدانید.

خوب این‌ها را برای نمونه گفتم. خدا ما را مالک این املاک کرده است، املاک فراوان، یک شش سانتی گوش، یک شش سانتی دهان، یک شش سانتی شکم، ما را مالک این املاک کرده است. نمی‌دانیم چطور در این املاک تصرف کنیم که مالک حقیقی راضی باشد؟ و چه تصرفی را در ملکش ناراضی است؟ باید برویم به حکم عقل تحصیل علم کنیم تا رضایت مالک را بدست بیاوریم که چگونه تصرفی را راضی است؟ همان‌گونه تصرف را بکنیم و چگونه تصرفی را ناراضی است، نکنیم. ما که نمی‌دانیم کجا برویم؟ باید از آن طرف، خدای متعال اشخاصی را بفرستد تا آن اشخاص برای ما معین کنند که این تصرف را خدا راضی است، این تصرف را راضی نیست. این قول را راضی است، این قول را راضی نیست. این فعل را راضی است، این فعل را راضی نیست.

بر خدا از نظر لطف لازم است که بفرستد کسی را که مورد رضا و غضب خدا را، برای ما معین کند تا ما از او بشنویم و عمل کنیم. آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها انبیا: هستند.

پس به حکم این مقدمه که شکر نعمت لازم است، ما باید رضای ولی‌النعمه را بدست بیاوریم و بدانیم که در چه تصرفی رضایت دارد و در چه تصرفی رضایت ندارد. و علم ما به این مطلب نمی‌رسد، بر خدا لازم است که بفرستد انبیا و رسلی را که آن‌ها موارد رضای خدا و غضب خدا را برای ما بیان کنند و آن‌ها انبیا: هستند. پس اگر خدا هست باید انبیا: هم باشند. ما از طریق ثبوت خدا، لزوم انبیا را اثبات کردیم، انبیا باید بیایند، اطبا روحانی،

ما طبیبانیم و شاگردان حق	بهره ؟؟؟ 1:04:50 ما را ؟؟؟
آن طبیبان طبیعت دیگر اند	که به دل از راه نبضی بنگرند
ما طبیبان تعالیم و ؟؟؟	ملحم ما نور وحی ذو الجلال
کاین چنین فعلی تو را نافع بود	این چنین قولی تو را خاضع کند

انبیا باید بیایند، خدا باید انبیا را بفرستد تا انبیا برای ما، وظایف عملی و قولی ما را معین کنند. بر ما لازم است دنبال برویم تا نبی خدا را بشناسیم، فرامین حق تعالی را از او سوال کنیم و به او عمل کنیم، تا سپاسگذاری نعمت ولی النعمه شده باشد.

این پیکره، اثبات نبوت عامه شد. حالا نبی را چطوری تشخیص بدهیم این دیگر برای فردا شب باشد. وقت ما تمام شد به مرز رسیدیم، هیچ وقت ما تعدی از مرز نمی‌کنیم. فردا شب برای شما روشن می‌کنم که ما به چه نشانه‌ای نبی را تشخیص بدهیم که این نبی است. چون حقه بازی همه‌جا هست. غلط اندازی همه جا هست همان‌طوری که پول تقلبی و اسکناس تقلبی هست، همان‌طوری که سابق‌ها سکه‌های تقلب بود، همان‌طوری که ملای تقلبی هست، اشخاصی که ملا نیستند و در لباس ملاها هستند، همان‌طور که تجار متقلب هستند و سرمایه ندارند، همان‌طور در انبیا یک دسته انبیا حقه هستند و یک دسته متنبیان حقه هستند، ما حقه را از حقه، چطور تشخیص بدهیم این برای فردا شب باشد.

خدا بحق محمد و آل محمد: شما را در طریق عبودیت و بندگی خودش مستدام بدارد.

شما را به انوار معرفت خودش و انوار معرفت پیغمبرش حضرت خاتم الانبیا9 موفق بدارد.

دو تا صلوات برای ما برای کمک بفرستید تا شما را به کربلا ببریم.

«صلی الله علیک یا اباعبدالله»

دو تا شعر می خوانم، آقایان اهل علم، شما احتیاج به ترجمه ندارید، شما گریه کنید، بعد ترجمه‌اش را می‌گویم. برادران و خواهران گریه کنند، این شعرها به نظر من از مقتل ابن طاووس و مقتل ابن ؟؟؟ 1:09:30 قرص‌تر و معتبرتر است. شعرها برای علامه بحرالعلوم است. ان‌شاءالله در شب‌هایی که درباره امام زمان7 ده پانزده شب ان‌شاءالله صحبت می‌کنم در آن شب‌ها یک قدری از مقامات بحر العلوم برای شما عرض خواهم کرد.

قال انسبونی و جدی احمد وصل ما قال فی و لم یکذب خبر

یا ابا عبد الله

«دعوتمونی لنصری این نصرکم و این ما ؟؟؟ 1:11:25»

آهای لشکر، شما کاغذ برای من نوشتید، شما مرا به مهمانی خواندید، این خورجین مملو از کاغذها است، دوازده هزار نامه نوشتید پسر فاطمه بیا، ما امام نداریم، ما پیشوا نداریم، من را به مهمانی خواندی، نوشتید باغ‌های ما سبز است، آب‌های ما جاری است، من دست زن و بچه‌ام را گرفتم و آمدم، «این نصرکم»؟ کجا است نامه‌هایی که نوشته بودید؟ کجا است آب‌هایتان؟ کجا است یاریتان؟

به حال آمدید.

یک شعر می‌خوانم هرکس فهمید گریه کند. برای امام حسین7 گریه کند.

شما می‌دانید این گریه‌ها شب اول قبر درگیر شما خواهد شد. گریه‌های شما آتش دوزخ را خاموش می‌کند. بر سید الشهدا7 بگریید.

«هل من مغیث یغیثنا من ؟؟؟1:13:20»

فدای اشک‌های اهل علم، شما هم تبعیت کنید و اشک بریزید.

«هل من مغیث یغیثنا من ؟؟؟ بشربه من ؟؟؟ خطر»

یا ابا عبد الله، هرکس گریه کرد به حرمت برسان.

هرکس برایت سوخت از سوزش جهنم خلاصش فرما.

آهای لشکر، مهمانتان آمده، زن و بچه را به همراه آورده است، بابا اگر مهان دعوت کردی هرچه مهمان بخواهد و تو قدرت داشته باشی باید براش بیاوری، چون خودت دعوت کردی.

آهای لشکر، مهمانتان آمده است، مهمان شما برای زن و بچه‌اش یک شربت آب.

ای وای.

ای بی‌مروت مردمان، بچه‌های من از تشنگی می‌میرند.

یک کلمه دیگر هم بگویم، می‌خواهم یک قدری خودم هم گریه کنم.

در این شعر آخر همه بلند بنالید، مخصوصا زن‌ها.

آخ، «هل راحم»، راحم یعنی یک با رحم پیدا شود.

«هل راحم یرحم الطفل الرضی»

ای وای

؟؟؟ 1:15:50

لا مذهب مردم، بچه شیری من جان می‌دهد، شیر در پستان مادرش خشکیده است.

به حق مولانا الحسین المظلوم

اشک‌هایتان را پاک نکنید. با همان چشمان گریان، اشک بر امام حسین7 آبروی شما است، اشک بر امام حسین7 منشا توجه ملائکه به شما است، با همین چشمان گریان قنداقه بچه شیری را بالای دستتان بگیرید.

بحق الحسین المظلوم و بولده الرضی

ده مرتبه بلند:

یا الله

خدایا به دل پر غصه امام حسین7 و به اشکان چشمش در روز عاشورا، همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

ما را به دیدار و نصرت این بزرگوار سعادتمند بفرما.

دل ما را از نور عبودیت و معرفت خودت و نور ولییت امام زمان7 مملو و سرشار فرما.

نعمت ولایتشان را به اطفال ما، به اولاد ما، نسلا بعد نسل عطا بفرما.

فرزندی که ولی امام زمان7 نباشد و حب این بزرگوار را نداشته باشد به ما مده.

قلب مطهر امام زمان7 را از ما خشنود گردان.

سایه ولایش را بر ما و همه مسلمین مستدام فرما.

ما و همه مسلمانان را در ظل ولای آن حضرت، از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مسلمانان جهان را معزز و معظم و محترم و در امن و امان و عز و رفاه نگه بدار.

شر کفار، سیما یهود عنود را به خودشان برگردان.

مروجین و مویدین اسلام را در هر لباسی که هستند و در هر شغلی که هستند همین قدری که ترویج اسلام می‌کنند، آن‌ها را حفظ بفرما.

هرکس در هر لباسی و در هر شغلی تخریب اسلام می‌کند، او را ریشه کن بفرما.

مشکلات ما را سهل و آسان گردان.

بیماران ما لباس عافیت بپوشان.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوا و پرهیز از گناه تا آخر عمر به ما کرم بفرما.

به حق محمد و آلش: خیرات و برکات آسمانی و زمینت را بر این جمع، بر این منطقه، بر این مملکت، بر تمام شیعه، بر تمام مسلمان‌ها موفر بدار.

به حق ولی الله الاعظم امام زمان7 جوانان ما را از فتنه‌های مضله آخر الزمان، از شبهات شیاطین انس و جان، حفظ بفرما.

خدایا عقاید جوانان خودمان را به عنوان امانت به تو سپردیم تا دم مردن عقیده این‌ها را حفظ بفرما.

آن‌هایی که ما را هدایت و دلالت به ولایت اهل البیت: کرده‌اند، علما و روحانیین، خطبا و واعظین دینی، پیرمردها و پیرزن‌های ما، همه آن‌ها را با ائمه طاهرین: محشور فرما.

موجودین از روحانیین ما، گویندگان دینی ما، محصلین علوم دینیه ما، وجود مسعودشان را برای ما باقی و برقرار بدار.

حاضرین مجمع ما از مرد و زن و پیر و جوان، عالم و عامی، هر حاجت شرعی دارند برآور.

این خدمات را و سایر خدماتی که به اهل البیت: می‌شود بحق ولی عصر همه را قبول درگاه فرما.

پاداش جزیل و جمیل به همه عطا بفرما.

بالنبيّ9 و آله: و عجّل فی فرج مولانا صاحب الزمان7.

[1] . حديد: 25

[2] نحل : 18

[3] يس : 71

[4] علق : 1- 2

[5] تهذيب الاحكام : ج 3 ص 84

[6] بحارالانوار : ج 95 ص 391

[7] جمعه : 4

[8] آل عمران : 74

[9] كهف : 65

[10] نور :30

[11] مومنون : 14

[12] اسراء : 70

[13] اسراء : 36

[14] يس : 1 - 2

[15] نبا : 1

[16] اسراء : 36

[17] اسراء : 36